حضرت امام صادق(ع):

خدا دنیا را به دوست و دشمنش عطا می‌کند ولی ایمان را فقط به کسی می‌دهد که او را دوست دارد.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
صاحب‌امتیاز و مدیرمسؤول: محمد آخوندی
مدیرعامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی
نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳ نمابر: ۶۶۴۱۴۱۳۷
پیامرسان: vatanemrooz@ پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
چاپ: موسسه جام‌جم برتر برنا توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰
وطن امروز

به عبارت دیگران

پیام سبز حاج آقا

گردآورنده: تقی دژاکام

«من علی‌اکبر ابوترابی هستم، برادرها نقیب احمد را تحت فشار قرار داده‌اند که یکی از برادران ایرانی در شرایط امنیتی برای چند دقیقه صحبت کند و این امر را به من واگذار کردند. این کیسه پر از سبزی‌های همین باغ است که برادرها زحمت کشیده و برای‌تان فرستاده‌اند».

در کیسه سبزی را باز کردیم؛ نمی‌خواستیم تحفه‌ای را که با زحمت و محبت فرستاده بودند پس بفرستیم. رفتیم پشت پستویی که با ملحفه برای خودمان درست کرده بودیم. حلیمه روسری‌اش را باز کرد و همه سبزی‌ها را روی روسری او ریختیم...

ناگهان در لابه‌لای سبزی‌ها چشم‌مان به تکه کاغذی مچاله شده افتاد. کاغذ کوچک و مچاله شده را باز کردیم. نوشته بود: خرمشهر آزاد شد

همدیگر را بغل کردیم و نماز شکر خواندیم... هیچ خبری نمی‌توانست ما را تا این اندازه خوشحال کند.

اگر چه بودن ما در آنجا فقط برای تصرف خرمشهر نبود اما بازپس‌گیری خرمشهر سند خوبی برای رسوایی صدام و جنگ‌افروزان علیه ایران و انقلاب اسلامی ایران بود.

معصومه آباد
من زنده‌ام
انتشارات بروج
صفحات ۴۷۲ تا ۴۷۵

***

التقاط و انحراف از کجا شروع شد؟

از اوایل دهه ۵۰ است که بچه‌مسلمان‌ها به‌تدریج هویت مستقلی از جریان چپ پیدا می‌کنند. انصافاً باید بگوییم نقش شهید مطهری، دکتر شریعتی و چهره‌های دیگری در حسینیه ارشاد، به عنوان پاتوق بچه‌مسلمان‌های انقلابی، قابل انکار نیست. آنها به جوانان مسلمان اعتماد به نفس و هویت اجتماعی دادند. این نقش بسیار برجسته است و بدون تردید این برهه را نمی‌شود از تاریخ تحولات ۴۰ سال اخیر کشور حذف و بدون آن رویدادهای بعدی را تحلیل کرد. یعنی اگر این مقطع را حذف کنیم، تحلیل ما قطعاً نقص خواهد داشت. نقش حسینیه ارشاد بسیار برجسته و تأثیر آن مبنایی است. با این همه سایه بختک‌وار اندیشه‌های مارکسیستی، روی همین بچه‌مسلمان‌هایی هم که آمده بودند تا هویت مستقلی را برای خود تعریف کنند و می‌گفتند ما چرا باید زیر بلیت کمونیست‌ها باشیم، افتاد و این جوان‌ها در مواردی احساس کردند برای اینکه جلوی مارکسیست‌ها کم نیاورند، باید ادای آنها را دربیاورند!

مرحوم استاد مطهری یک زمانی متوجه شد که فضای ماتریالیستی حاکم بر اذهان، بدجوری دارد دمار از روزگار دانشجویان و نیز جوانان کوچه و بازار ما درمی‌آورد؛ اینها دارند دین را آمیخته با حشو و زوائدی می‌کنند که شبیه به دین خرافه‌آلود گذشته است [با این تفاوت که] قبلاً برخی از معارف و مظاهر دینی با خرافات و موهومات درآمیخته و حالا با حشو و زوائد مارکسیستی مخلوط شده بود؛ همان چیزی که بعدها از آن تعبیر به تفکر التقاطی دینی شد.

محمدحسین صفار هرندی
بسترهای فکری و اجتماعی ظهور فرقان گونگی
فصلنامه یادآور
ویژه بازکاوی اندیشه و عمل گروه فرقان
سال سوم، ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹، شماره‌های ۶، ۷ و ۸
صفحه ۱۴۳

***

۱۰۰ یکه‌بزن کله‌خر قزاق در گارد شخصی شاهنشاه ایران!

این فدور لی‌خاوی‌دوف یکی از آن موجوداتی بود که لنگه‌اش کمتر پیدا می‌شود. قزاقی بود اهل خوتور گوسی‌نو - لی‌خاوی‌دافس‌کی. دانشکده نظامی‌اش را که تمام کرد مدت درازی غیبش زد. پس از چند سال که به خوتورش برگشت با اجازه رسمی مقامات عالی مملکت تو استانیتسای کارکینس‌کایا از میان جوان‌هایی که خدمت سربازی‌شان را تمام کرده بودند، صدتایی یکه‌بزن کله‌خر انتخاب کرد برداشت با خودش به ایران برد و یک سالی آنجا ماند. دسته‌اش گارد شخصی شاه را تشکیل می‌داد. با انجام انقلاب ایران دسته‌اش را گذاشت با شاه فرار کرد و باز بعد از مدتی مثل دفعه پیش سروکله‌اش بی‌خبر تو کارگین پیدا شد در حالی که چند تا از افرادش همراهش بودند و ۳ تا از اسب‌های عربی اصیل اصطبل شاه و کلی اموال غارتی دست اول با خودش آورده بود: قالی‌های نفیس و جواهرات نایاب و قواره قواره پارچه‌های ابریشم به رنگ‌های بی‌نظیر. یک ماه تمام عیش و عشرت بی‌حسابی فرمود، مشت مشت سکه طلای ایرانی ریخت‌وپاش کرد، با اسب شانه‌های یک تیغ سفید مثل برفش که ساق‌های باریک و گردنی مثل قو داشت از این خوتور به آن خوتور تاخت، همان‌جور سواره از پله‌های فروشگاه لهواچکین رفت بالا، همان‌جور سواره پول خریدهایش را داد و همان‌جور سواره از در دیگر فروشگاه آمد پایین و دوباره یکهو آب شد فرو رفت تو زمین و یار غار و محرم اسرار و نوکر وفادارش پانته‌لی‌یوشکای رقاص را هم که از اهالی گوسی‌نو - لی‌خاوی‌دافس‌کی بود با اسب‌ها و فرش‌ها و همه چیزهایی که از ایران آورده بود با خودش برد.

میخاییل شولوخف
دن آرام
احمد شاملو
انتشارات مازیار
جلد اول و دوم
صفحه ۸۸۳

بررسی نوع بازنمایی مقاومت خرمشهر در سینما و تلویزیون ایران

قصه شهری که خدا آزادش کرد

میلاد جلیل‌زاده

۴۳ سال از روزی که مجری رادیو پس از پخش چند دقیقه‌ای مارش نظامی، خبر آزادسازی خرمشهر را اعلام کرد می‌گذرد اما هنوز وقتی به سوم خرداد می‌رسیم، انگار ملت ما بار دیگر از شنیدن این خبر ذوق‌زده می‌شود. امروز کسانی با سوم خرداد سال ۶۱ خاطره‌بازی می‌کنند که اساساً در آن زمان هنوز به دنیا نیامده بودند و این نشان می‌دهد چنین روزی اساساً فراتر از بحث‌های مربوط به یک فتح نظامی، به مساله‌ای ملی و اعتقادی که در عمق جان انسان‌ها رسوخ کرده بود ربط پیدا می‌کند. خرمشهر ۳۴ روز با دست خالی مقاومت کرد بی‌اینکه به لحاظ منطق نظامی امیدی برای موفقیت داشته باشد و سرانجام در حالی آزاد شد که این هم یک رویا به نظر می‌رسید. در میان این ۲ تاریخ می‌شد عصاره‌ای از فضایل ملت ایران را دید و از همین رو است که تصویر خرمشهر در سینما و تلویزیون، چه آن مقاومت ۳۴ روزه و چه ماجرای بازپس‌گیری مجدد آن، می‌تواند نسبت وثیقی با معنای واقعی ایرانیت پیدا کند و جنبه ملی سینمای ایران را بروز بدهد. آثاری که در سینما و تلویزیون ایران در ارتباط با ماجراهای خرمشهر بین شهریور ۵۹ تا سوم خرداد ۶۱ ساخته شده‌اند در ۲ بخش قابل تقسیم‌بندی هستند. تعدادی از آثار به مقاومت ۳۴ روزه پرداختند و عده‌ای دیگر به ماجرای فتح خرمشهر. این آثار را از جهت دیگری هم می‌شود تقسیم‌بندی کرد. بعضی از آنها موضوع‌شان را روی جنگ در خرمشهر متمرکز کرده‌اند و بعضی دیگر موضوع جداگانه‌ای را پیگیری می‌کردند و در فرازی از داستان به ماجرای خرمشهر رسیدند. در ادامه مهم‌ترین فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی که در این باره ساخته شده‌اند مرور شده است.

بلمی به سوی ساحل | رسول ملاقلی‌پور

نخستین فیلم سینمایی که در ارتباط با خرمشهر ساخته شد را رسول ملاقلی‌پور کارگردانی کرد. او فیلمساز نام آشنایی در حوزه دفاع مقدس است و «بلمی به سوی ساحل» که سال ۶۳ جلوی دوربین رفت و در سال ۱۳۶۴ اکران شد، دومین اثر سینمایی‌اش به حساب می‌آمد. ملاقلی‌پور به عنوان عکاس در ماجرای مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر حضور داشت و این فیلم هم داستان تکاورانی است که یک روز بعد از سقوط شهر به آنجا می‌رسند و تصمیم می‌گیرند وارد حلقه محاصره شوند.

حریم مهرورزی | ناصر غلامرضایی

ناصر غلامرضایی که سال ۵۵ یک فیلم هنری کم‌خرج به نام «چه پرستاره بود شبم» ساخته بود، ۱۰ سال بعد با «حریم مهرورزی» دومین کارگردانی‌اش را تجربه کرد. نام او امروز چندان آشنا نیست چون پس از حریم مهرورزی هم تنها ۳ فیلم دیگر تا سال ۸۰ ساخت و دیگر فعالیتی نکرد. حریم مهرورزی درباره زن جوانی است به اسم صبریه که همسرش در آبادان شهید شده و به عنوان آواره جنگ‌زده، همراه مادرش به تهران می‌آید. او آنجا با مردی آشنا می‌شود به اسم حبیب و این ۲ به هم علاقه‌مند می‌شوند. مادر صبریه که بیمار است، فوت می‌کند اما حبیب و صبریه در روز آزادسازی خرمشهر ازدواج می‌کند.

سینمایی کیمیا | احمدرضا درویش

احمدرضا درویش یکی دیگر از فیلمسازان نام‌آور دفاع مقدس است و عمده شهرت او در این حوزه به ۳ فیلمی بازمی‌گردد که همگی به ماجرای خرمشهر ارتباطی دارند. نخستین نسخه از این سه‌گانه «کیمیا» است که یکی از بازی‌های مهم و درخشان مرحوم خسرو شکیبایی در آن دیده شد. کیمیا درباره مردی است که روز اول جنگ همسر باردارش را از دست می‌دهد و خودش اسیر می‌شود. او پس از آزادی می‌فهمد که دخترش زنده مانده و خانمی که در خرمشهر پزشک بود، این دختر را به مشهد برده و بزرگ کرده و نامش را کیمیا گذاشته است. این مرد پس از یافتن دخترش دچار تردید می‌شود که آیا او را پس بگیرد یا اجازه بدهد که همین زندگی خوب و آرام را بدون اینکه بداند پدر واقعی‌اش کیست ادامه بدهد.

سرزمین خورشید | احمدرضا درویش

دومین فیلم از سه‌گانه احمدرضا درویش با موضوع خرمشهر سرزمین خورشید بود که در ۱۳۷۵ نمایش داده شد. ماجرای این فیلم هم مثل کیمیا به خرمشهر در روزهای اول جنگ برمی‌گردد و از بیمارستانی شروع می‌شود که مورد تهاجم بعثی‌ها قرار گرفته. محمد جهان‌آرا تلاش می‌کند مجروحان و پزشکان را با یک آمبولانس و لندرور به دنبال جیپی که از عراقی‌ها غنیمت گرفته و در آن رزمندگان راه را باز می‌کنند، از بیمارستان خارج کند. این رزمندگان شهید می‌شوند و ماجرای نجات‌یافتگان آمبولانس که شامل چند نفر با شخصیت‌های متفاوت می‌شوند، اینجا هم مثل فیلم کیمیا با نوزادانی که زنده باقی مانده‌اند و والدین آنها در جنگ مفقود شده‌اند، پیوند می‌خورد.

دوئل | احمدرضا درویش

دوئل سومین اثر از سه‌گانه احمدرضا درویش با موضوع خرمشهر است و مثل کیمیا و سرزمین خورشید باز هم روایت آن با روزهای آغازین حمله عراق به خرمشهر آغاز می‌شود. ماجرا درباره مردی است به اسم زینال که یک صندوق حاوی مدارک محرمانه و استراتژیک را تحویل می‌گیرد تا از شهر در حال محاصره خارج کند. او به اسارت عراقی‌ها درمی‌آید و ۲ سال بعد که آزاد شد بابت جاسوسی برای دشمن مورد شک مقامات امنیتی واقع می‌شود. در ادامه مشخص می‌شود که آن گاوصندوق حاوی اسناد محرمانه نبوده و پر از شمش‌های طلاست و ماجراهای دیگری هم موازی با این قضیه پیش می‌آید.

روز سوم | محمدحسین لطیفی

روز سوم که سال ۱۳۸۵ ساخته شد بر اساس مستندی به همین نام از حمید زرگرنژاد تولید شد. زرگرنژاد امروز خودش فیلمساز شناخته‌شده‌ای است اما در آن زمان اینطور نبود و محمدحسین لطیفی، کارگردانی این فیلم را بر اساس فیلمنامه‌ای از مهدی سجاده‌چی انجام داد. روز سوم، داستان خواهر و برادری است که در خرمشهر مانده‌اند و مقاومت می‌کنند. سمیره پایش شکسته و در روزهای منتهی به سقوط شهر نمی‌تواند فرار کند. برادرش او را در چاله‌ای درون حیاط خانه مخفی می‌کند تا شب‌هنگام برای نجاتش بیاید؛ در حالی که عراقی‌ها همین منزل را تبدیل به محل استقرار خودشان می‌کنند. روز سوم داستانی عاشقانه دارد که در آن ناموس‌پرستی و غیرت هم به عنصری انگیزه‌بخش در رفتار شخصیت‌ها تبدیل شده است.

کودک و فرشته | مسعود نقاش‌زاده

مسعود نقاش‌زاده را بیشتر به عنوان یکی از مدیران فرهنگی کشور می‌شناسند که مسؤولیت‌های مختلفی در صداوسیما، خانه سینما و وزارت فرهنگ و ارشاده اسلامی داشته است اما او یک فیلم سینمایی هم کارگردانی کرده به نام «کودک و فرشته» که سال ۱۳۸۷ ساخته شد و به ماجرای روزهای اول جنگ تحمیلی و نقش نوجوانان در مقاومت خرمشهر برمی‌گردد. درست در آخرین روز تابستان سال ۱۳۵۹ دختری به نام فرشته و خانواده‌اش آماده می‌شوند تا در جشن عروسی یکی از نزدیکان‌شان شرکت کنند اما حمله هواپیماهای جنگنده عراقی باعث می‌شود پدر فرشته تصمیم بگیرد که از خیر رفتن به عروسی بگذرد و خانواده‌اش را از زیر گلوله‌باران دشمن نجات دهد. او درحال جر و بحث با همسرش راحله برای ماندن یا رفتن است که ناگهان بمبی به خانه آن برخورد کرده و تمام اعضای خانواده شهید می‌شوند. فرشته که برای آوردن مادربزرگ از خانه خارج شده بود، دیگر هیچ‌وقت خانواده‌اش را نمی‌بیند و با پسری دیگر در شهر که اسلحه به دست گرفته برخورد می‌کند.

ایستاده در غبار | محمدحسین مهدویان

ایستاده در غبار که سال ۱۳۹۴ ساخته شد نخستین فیلم بلند سینمایی از محمدحسین مهدویان بود که به شرح زندگی جاویدالاثر احمد متوسلیان از هنگام تولد تا لحظه مفقودی‌اش در لبنان می‌پردازد. افراد مختلفی به عنوان راویان فیلم در آن صحبت می‌کنند که تصاویر مربوط به صحبت‌های آنها بازسازی شده و روی صداها پخش می‌شود. اساساً درباره اینکه آیا ایستاده در غبار را باید یک فیلم داستانی دانست یا مستند، بحث‌های مفصلی وجود داشت اما به هر حال احمد متوسلیان یکی از چهره‌های موثر در مساله فتح خرمشهر بود و این قضیه به سکانس کلیدی و اصلی این فیلم تبدیل شده است. تنها در ۲ صحنه از این فیلم به جای صدای راوی، صدای خود احمد متوسلیان پخش شده و بازیگر، به جای او لب می‌زند. اصلی‌ترین این سکانس‌ها جایی است که احمد متوسلیان با بیسیم صحبت می‌کند و در عملیات فتح خرمشهر گوشی را در میان گرد و غبار خمپاره‌ها بالا می‌گیرد تا کسی که آن طرف خط است، صحنه را درک کند. نام فیلم و پوستر اصلی آن هم از همین صحنه برگرفته شده است.

۲۳ نفر | مهدی جعفری

این فیلم که سال ۱۳۹۷ برای نخستین بار در جشنواره فجر منتشر شد، بر اساس خاطرات ۲۳ نفر از رزمندگان نوجوان ایرانی که سال ۱۳۶۱ به اسارت نیروهای عراقی درآمدند و بین ۱۳ تا ۱۷ سال سن داشتند، ساخته شده است. «۲۳ نفر» نخستین فیلم بلند مهدی جعفری بود که بسیار مورد توجه قرار گرفت و این کارگردان از آن روز تا به حال تمام آثارش را در ارتباط با دفاع مقدس کارگردانی کرده است. موضوع فیلم «۲۳ نفر» مستقیماً به فتح خرمشهر ارتباط ندارد و شرحی طنازانه از مقاومت این نوجوانان غیور در اسارت است اما نقطه عطف فیلم و به نظر بسیاری از کارشناسان، مهم‌ترین سکانس آن مربوط به سوم خرداد و آزادی خرمشهر می‌شود. این نوجوان‌ها قبل از پیروزی عملیات بیت‌المقدس اسیر شده‌اند و بعثی‌ها در زندان اجازه نمی‌دهند که آنها از مساله آزادسازی خرمشهر آگاه شوند اما مترجم آنها که مردی ایرانی است، در سکانسی بسیار زیبا، طوری خبر فتح خرمشهر را می‌دهد که مخاطب فیلم هم ناگهان غافلگیر می‌شود و شادمانه از جا می‌پرد.

دسته دختران | منیر قیدی

دسته دختران به کارگردانی منیر قیدی که سال ۱۴۰۰ از آن در جشنواره فجر رونمایی شد، چیزی بود که رفتن به سراغ موضوع آن را خیلی‌ها از مدت‌ها پیش انتظار می‌کشیدند اما خود فیلم نتوانست مطابق انتظارات باشد. یگانه، وجیهه، سیمین و فرشته که که نیکی کریمی، پانتها پناهی‌ها، فرشته حسینی و هدی زین‌العابدین نقش آنها را بازی می‌کنند، ۴ زنی هستند که در روزهای ابتدایی حمله بعثی‌ها به خرمشهر در جریان مقاومت شرکت دارند و برای خودشان گروهی درست می‌کنند به اسم دسته دختران. فیلم به وضوح تین‌ایجری است و لحن روایت آن به این می‌ماند که کافه‌نشین‌های مرکز شهر تهران را برای اطفای هیجانات‌شان به بازی پینت‌بال برده باشند. نقش زنان در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر بسیار باشکوه بود و تا به حال چندین کتاب مشتمل بر خاطرات تعدادی از آنها نوشته شده اما منیر قیدی فانتزی‌های هیجان‌انگیز خود از جنگ را به آن الصاق کرد و باعث سرخوردگی اکثر علاقه‌مندان به تماشای فیلمی با این موضوع شد.

خاک سرخ | ابراهیم حاتمی‌کیا

خاک سرخ نام نخستین سریال ابراهیم حاتمی‌کیاست که وقتی سال ۱۳۸۱ از شبکه اول سیما پخش شد، کارگردانش فیلمساز شناخته‌شده‌ای در حوزه دفاع مقدس به حساب می‌آمد. دختری به نام لیلا که سال‌های قبل از انقلاب از خانواده‌اش جدا شده، شب عروسی‌اش می‌فهمد پدر و مادرش افراد دیگری هستند. او سراغ آنها را می‌گیرد و تا خرمشهر که در آن جنگ شده، می‌رود. در میانه راه، همسرش با بمباران جنگنده‌های عراقی کشته می‌شود و او تنها به شهری غریب می‌رود. در آنجا مادرش را می‌یابد اما پدرش اسیر عراقی‌ها می‌شود و فقط می‌توانند از بین دیواری، همدیگر را ببینند. غیر از بازی بازیگران و بعضی ویژگی‌های فنی در کار کارگردانی این سریال، یکی از جلوه‌های محبوب و ماندگار آن موسیقی متن کار است. موسیقی این سریال که یک اثر ۱۲ قطعه‌ای از محمدرضا علیقلی بود، یکی از ماندگارترین نواهای مرتبط با سینمای دفاع مقدس به حساب می‌آید.

در چشم باد | مسعود جعفری جوزانی

در چشم باد یکی از بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین پروژه‌های تاریخ تلویزیون ایران است که به وقایع سیاسی و اجتماعی ۳ بخش از تاریخ ایران در سال‌های ۱۳۰۰، ۱۳۲۰ و ۱۳۶۰ در بستر زندگی فردی به نام بیژن ایرانی، با بازی پارسا پیروزفر می‌پردازد. بخش اول، دوره قیام جنگل و آغاز زمامداری رضا شاه پهلوی را پوشش می‌دهد، بخش دوم، جنگ دوم جهانی و بخش سوم، بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و جنگ ایران و عراق را دربر می‌گیرد. این سریال ۲۴ قسمتی حدود ۲۵۰۰ دقیقه زمان دارد و مسعود جعفری‌جوزانی که یکی از فیلمسازان مطرح سینمای ایران است، کارگردانی‌اش را انجام داده است. این روایت از فرازهای مختلف تاریخ معاصر عبور می‌کند و آخر سر کار را به جایی می‌رساند که قهرمان اصلی قصه پس از سال‌ها دوری به ایران برمی‌گردد و در جست‌وجوی پسرش تا خرمشهر که در آستانه آزادی است پیش می‌رود. وقتی بیژن ایرانی به خرمشهر می‌رسد، شهر آزاد شده و رزمنده‌ها در اطراف مسجد جامع مشغول شادی هستند. بازسازی مسجد خرمشهر برای ضبط سکانس‌های مربوط به آن در این سریال، حدود ۸ ماه طول کشید که این بازسازی هم در خود مسجد اصلی انجام شد.

سریال کیمیا | جواد افشار

سریال کیمیا که به کارگردانی جواد افشار و نویسندگی مسعود بهبهانی‌نیا و زهرا پارسافر از ۴ مهر تا ۲۰ بهمن ۱۳۹۴ از شبکه ۲ سیما پخش شد، پس از مجموعه ۷ قسمتی پایتخت و سریال نقطه‌چین، با ۱۱۰ قسمت تاکنون طولانی‌ترین سریال تلویزیون ایران بوده است. این سریال روایت خانواده‌ای است که دختر آن به نام کیمیا، بسیار پرسشگر و معترض است و در مقابل او پدرش قرار دارد که فردی نظامی، منضبط و پایبند به قانون است. سیر حوادثی که در مراحل زندگی خانواده کیمیا اتفاق می‌افتد، آنها را درگیر توطئه و دسیسه‌ای بزرگ و شیطانی می‌کند و کیمیا با تلاشی خستگی‌ناپذیر درصدد نجات خانواده برمی‌آید. این مجموعه در تهران، آبادان، خرمشهر و دیگر مناطق استان‌های جنوبی و علاوه بر آن در گرجستان، بویژه پایتخت آن تفلیس تصویربرداری داشت و بخشی از روایت به ماجرای مقاومت خرمشهر برمی‌گردد و حامد بهداد در این سریال نقش محمد جهان‌آرا، فرمانده سپاه خرمشهر را بازی کرده است. البته سریال کیمیا بابت بی‌دقتی‌هایی که در روایت تاریخی و خصوصا توجه به جزئیات داشت، مورد انتقادات فراوانی قرار گرفت.

نقد سریال تلویزیونی «چسب زخم»

مرهمی بر زخم‌های ناپیدای خانواده ایرانی

الهام عرشی‌زاده

در شرایطی که صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران سال‌ها با انتقاداتی از جنس دوری از واقعیت، سانسور و نادیده گرفتن نیازهای واقعی مخاطبان روبه‌رو بوده، سریال «چسب زخم» یک اتفاق مهم و قابل تأمل به شمار می‌رود؛ مجموعه‌ای که بی‌پرده و صریح به موضوعاتی ورود کرده که سال‌ها در محدوده «خط قرمز» قرار داشتند اما حالا نه‌تنها در قالب داستانی خانوادگی مطرح شده‌اند، بلکه از آنتن رسانه ملی پخش می‌شوند و به گفت‌وگوی جمعی دامن می‌زنند. این سریال از جهات گوناگون، نقطه مثبتی در تولیدات نمایشی صداوسیماست و می‌توان آن را نشانه‌ای از تحول احتمالی و امیدوارکننده در سیاست‌های محتوایی رسانه ملی دانست.

■ روایت حقیقت، نه شعار

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های «چسب زخم»، فاصله گرفتن از روایت‌های کلیشه‌ای و شعاری است. برخلاف بسیاری از سریال‌های خانوادگی که همچنان در فضای تصنعی و غیرواقعی سیر می‌کنند، این مجموعه با نگاهی واقع‌گرایانه و جسورانه، به مسائلی پرداخته که سال‌ها در خانواده‌های ایرانی وجود داشته اما به دلایل مختلف، در قاب تلویزیون نادیده گرفته شده‌اند؛ از چالش‌های نوجوانان با والدین، بحران‌های بلوغ، سوءتفاهم‌های عاطفی تا دغدغه‌های هویتی و فشارهای اجتماعی. «چسب زخم» تلاش کرده تصویری واقعی‌تر، ملموس‌تر و مهم‌تر از همه، صادقانه‌تر از خانواده ایرانی ترسیم کند. این صراحت و صداقت در پرداخت به موضوعات، نه‌تنها سریال را برای مخاطب جذاب کرده، بلکه آن را به بستری برای گفت‌وگو و آگاهی تبدیل کرده است. خانواده‌ها در مواجهه با مسائل مطرح‌شده در سریال خود را بازمی‌یابند، همزادپنداری می‌کنند، به فکر فرو می‌روند و مهم‌تر از همه احساس می‌کنند رسانه ملی بالاخره دارد «حرف دل» آنها را می‌زند.

■ عبور از خطوط قرمز یا مواجهه با واقعیت؟

در نگاهی تاریخی، همواره یکی از چالش‌های اساسی تولیدات صداوسیما، خطوط قرمزی بوده که گاه بیش از آنکه واقع‌بینانه باشند، محصول ترس و احتیاط بیش از حد بوده‌اند. این خطوط قرمز در بسیاری موارد مانع پرداختن به مسائل روز و مهم اجتماعی شده‌اند و به دور شدن مخاطب از تلویزیون دامن زده‌اند اما «چسب زخم» این خطوط را جابه‌جا کرده است، نه با شعار یا بی‌پروایی، بلکه با روایت‌پردازی سنجیده و رعایت چارچوب‌های اخلاقی.

سریال به‌طور غیرمستقیم و در قالب داستان، به مسائلی چون اعتیاد پنهان، روابط پرتنش والد - فرزندی، شکاف نسلی، اختلالات روانی و بحران‌های نوجوانی می‌پردازد؛ مسائلی که سال‌ها در زیر فرش نگه داشته شده‌اند اما حالا از طریق تلویزیون وارد خانه‌ها شده‌اند. این ورود نه‌تنها تهدید نیست، بلکه فرصتی است برای جامعه تا با آگاهی و شفافیت بیشتری با خود مواجه شود.

■ چرا پخش از شبکه‌های اصلی مهم است؟

اهمیت «چسب زخم» فقط در موضوعاتش نیست، بلکه در محل پخشش نیز نهفته است. این سریال از یک شبکه اصلی پخش نمی‌شود، این ویژگی باعث می‌شود محتوای سریال تنها به یک قشر خاص یا طبقه فرهنگی خاص که شبکه‌هایی مثل سلامت و آموزش را دنبال می‌کنند محدود شود و موضوع این مجموعه که یک دغدغه عمومی است مغفول بماند. در واقع وقتی سریالی با این درجه از صداقت از شبکه‌ای اصلی پخش نشود، پیام مهمی به مخاطب ارسال می‌شود، اینکه صداوسیما هنوز کامل زیر بار شکستن خطوط قرمز نرفته است. پخش این سریال از رسانه‌ای که سال‌ها به محافظه‌کاری در طرح مسائل اجتماعی معروف بوده، خود به‌تنهایی یک تحول است اما عدم پخش آن از شبکه‌های اصلی نشان می‌دهد سیاست‌گذاران رسانه ملی اگر با واقعیت‌های جامعه روبه‌رو نشوند، مخاطب خود را از دست خواهند داد.

■ لزوم تداوم و تکثیر چنین آثاری

تولید و پخش «چسب زخم» نباید یک استثنا باقی بماند. آنچه امروز در قالب یک سریال دیده‌ایم، باید به رویه‌ای پایدار در تولیدات نمایشی بدل شود. جامعه امروز ایران با چالش‌های متعددی روبه‌رو است و رسانه‌ای که ادعای ملی بودن دارد، باید در تراز این مسائل به تولید محتوا بپردازد. اگر صداوسیما به تولید چنین آثاری ادامه دهد، می‌تواند نقش موثرتری در تربیت فرهنگی، آگاهی‌بخشی و کاهش آسیب‌های اجتماعی ایفا کند.

سریال‌هایی مانند «چسب زخم» می‌توانند پلی باشند میان نسل‌ها، میان والدین و فرزندان، میان سنت و مدرنیته. این آثار فرصتی هستند برای همدلی، برای آموزش غیرمستقیم، برای تابوشکنی بدون توهین، برای درمان زخم‌های پنهان جامعه.

■ آگاهی‌بخشی، نه آموزه‌سازی

برخلاف آثار سفارشی که تلاش می‌کنند با لحن دستوری و از موضع بالا، پیام‌های تربیتی القا کنند، «چسب زخم» مسیر آگاهی‌بخشی را انتخاب کرده است. این سریال نه می‌خواهد نصیحت کند، نه قضاوت. تنها با طرح یک موقعیت، با روایت یک داستان، مخاطب را به فکر فرو می‌برد. همین رویکرد می‌تواند باعث شود والدین به گفت‌وگو با فرزندان خود بپردازند و نوجوانان نیز احساس کنند بالاخره کسی آنها را فهمیده است. داستان‌ها در «چسب زخم» با نگاهی انسانی و بی‌ادعا روایت می‌شوند؛ بدون بزرگنمایی یا دراماتیزه کردن غیرضروری. فضاسازی اثر، بازی‌های دقیق و واقع‌گرایانه بازیگران و انتخاب موضوعات ملموس و روزمره، این امکان را به مخاطب می‌دهد با قصه‌ها همزادپنداری کند. آنچه این سریال را متمایز می‌کند، پرداختن به موضوعات دشوار با زبانی نرم، انسانی و به دور از شعارزدگی است. این نوع نگاه می‌تواند به الگویی تازه در تولیدات نمایشی صداوسیما بدل شود؛ الگویی که به‌جای تزریق اجباری ارزش‌ها، به گفت‌وگوی اجتماعی کمک می‌کند و به جای خط‌کشی‌های بی‌پشتوانه، مرزهای جدیدی از تعامل میان رسانه و مخاطب تعریف می‌کند.

■ «چسب زخم» نقطه آغاز است، نه پایان

سریال «چسب زخم» به کارگردانی مجید پرکار و تهیه‌کنندگی مهران رسام با تمام محدودیت‌ها، جسارت کرده و از خطوط قرمز عبور کرده است؛ عبوری نه برای هیجان و جنجال، بلکه برای انجام مسؤولیتی اجتماعی. در روزگاری که محافظه‌کاری تبدیل به رویه‌ای رایج شده، جسارت آرام این سریال در ورود به موضوعات حساس، تحسین‌برانگیز است. این سریال به ما نشان داد می‌توان درباره مسائل جدی و حتی بحران‌زای اجتماعی صحبت کرد، بدون آنکه حرمت‌ها شکسته شود یا جامعه ملتهب شود. در دورانی که بخش عمده‌ای از مخاطبان از رسانه ملی فاصله گرفته‌اند، با تداوم تولید آثاری که دغدغه جامعه را در بطن خود دارند، می‌توان صداوسیما را به رسانه‌ای تأثیرگذار و مردمی بدل کرد. تولیدات تلویزیونی باید یک مرهم اجتماعی و یک هشدار رسانه‌ای باشند؛ مرهمی بر زخم‌هایی که اگرچه سال‌ها نادیده گرفته شده‌اند اما امروز با روایت، همدلی و هنر، می‌توان آنها را درمان کرد. شاید وقت آن رسیده که تولیدات نمایشی، نه فقط آینه جامعه، بلکه چراغ راه آن باشند.